

تصویری گزینشی از سنت

تصویری ناموجه از کثرت

نقد سروش دباغ بر گفت و گوی مهرنامه با سید حسین نصر درباره‌ی پلورالیسم دینی

کار شده در مجله مهرنامه، سال سوم، شماره ۲۲، خردادماه ۱۳۹۱

مصاحبه دکتر سید حسین نصر با نشریه مهرنامه شماره ۲۱ درباره پلورالیسم دینی تحت عنوان "یا باید همه ادیان پذیرفت یا اصلاً دین را نپذیرفت" را خواندم؛ آنچه در ذیل می‌آید ملاحظات انتقادی نگارنده است ناظر به پاره‌ای از نکاتی که در این گفتگو طرح شده است.

۱. سید حسین نصر در بخشی از مصاحبه می‌گوید که ایده «وحدت متعالی ادیان» که بوسیله ایشان و دیگر سنت‌گرایان طرح شده، پاسخ درخور و مناسبی به مسئله کثرت بالفعل ادیان می‌دهد:

"... این «وحدت متعالی ادیان» هم متعالی است و هم درونی است. به این عبارت که ما معتقد بودیم که این ادیان یک وحدت درونی دارند نه اینکه در نحو و شکل صوری با هم اشتراک داشته باشند. البته ما احترام کاملی برای ساحت صوری ادیان داشتیم و در صدد تحقیر وجه شکلی ادیان نبودیم. چه اینکه معتقد بودیم شکل ادیان نیز همچون محتوای آنها، از جانب خداوند نازل شده است."

چنانکه من در می‌یابم، صورت مسئله در ادبیات فلسفه دین در این باب عبارتست از چگونگی تبیین کثرت بالفعل ادیان در عالم انسانی. در واقع، نگاه پسینی-تاریخی به ما آموخته که در عرصه ادیان، هیچ یک از ادیان نهادینه شده تاریخی نظیر هندوئیسم، بودیسم، یهودیت، مسیحیت و اسلام از بین نرفته‌اند و به یکدیگر تبدیل نشده‌اند و مثلاً همه یهودیان، مسیحی یا مسلمان نشده‌اند. پرسش مشخص در این میان از این قرار است که چه تبیینی می‌توان از این تکثر بالفعل ادیان بدست داد؟ کثرتی که غیر قابل تحویل به وحدت است؛ آیا همه‌گروندگان به ادیان مختلف رستگارند و بر نهج صوابند یا گروهی از گروندگان و یا تنها گروندگان به یک دین مشخص؟ در پاسخ به این پرسش مشخص، می‌توان مواضع «انحصار گرای دینی^۱»، «شمول‌گرایی دینی^۲» و «کثرت‌گرایی دینی^۳» را از یکدیگر بازشناخت. انحصار‌گرایان بر این باورند که تنها گروندگان به یک دین معین، مثلاً مسیحیت، رستگارند و سایرین حظ و بهره‌ای از هدایت ندارند. شمول‌گرایان دایره هدایت و رستگاری را فراختر می‌دانند و تأکید می‌کنند مصادیق رستگاران بیش از گروندگان به یک دین معین است. مثلاً، برخی از شمول‌گرایان، غیر مسیحیان را مسیحیان بدون نام و نشانی می‌انگارند که در سراسر عالم حضور دارند. کثرت‌گرایان، عموم گروندگان به ادیان گوناگون را رستگار می‌دانند و از این حیث تفاوتی میان یهودیان، مسیحیان و مسلمانان نمی‌بینند و بیشتر مؤلفه‌های اخلاقی و سلوکی را در رستگار شدن دخیل

1. religious exclusivism

2. religious inclusivism

3. religious pluralism

می بینند.

چنانکه مشاهده می شود، در اینجا با معرکه آراء مواجهیم و باید ادله قائلین به هر یک از این مواضع را در جای خود بررسی کرد و حجیت معرفت شناختی آنها را ارزیابی کرد. فارغ از اینکه کدامیک از این مواضع موجه است؛ مسئله با به رسمیت شناختن تکثر ادیان آغاز می شود؛ کثرت بالفعل غیر قابل تحویل به وحدت. چه هیک که پلورالیست است و چه پلنتینگا که انحصارگراست، با این فرض موضع خود را تقریر کرده و ادله ای له آن اقامه کرده اند. نصر و دیگر سنت گرایانی که از «وحدت متعالی ادیان» سخن می گویند، فارغ از صحت و سقم مدعا و معنایی که ایشان از «سنت» مراد می کنند، ناظر به امر دیگری سخن می گویند و پاسخ مقدری به مسئله دیگری می دهند. در واقع نصر از مسئله وحدت ادیان می آغازد و نه کثرت ادیان؛ ایشان از تحویل ادیان متکثر به یک دین واحد متعالی سخن میگویند و از وحدت درونی و صوری و شکلی ادیان مختلف سراغ می گیرد، در حالیکه در مبحث تکثر ادیان، فیلسوفان از کثرت بالفعل ادیان و چگونگی تبیین این کثرت حقیقی آغاز می کنند؛ سخن در اینجا بر سر افتراقات ادیان با یکدیگر است نه اشتراکات آنها. البته، لازمه این سخن این نیست که نمی توان بین ادیان شباهتی سراغ گرفت و فصل مشترکی میان آنها یافت نمی شود، بلکه تأکید بر این امر است که نصر به عنوان یک سنت گرا در این گفتگو به مسئله دیگری پاسخ می دهد، نه مسئله ای که در ادبیات فلسفه دین درباره تبیین تکثر ادیان مد نظر طرفین بحث است. هم هیک، به عنوان یک پلورالیست دینی، و هم پلنتینگا به عنوان یک انحصار گرای دینی به مسئله به نحو یکسانی نظر می کنند، هر دو اختلافات بالفعل ادیان را به رسمیت می شناسند و با پیش چشم داشتن این اختلافات غیر قابل رفع میان ادیان نهادینه شده تاریخی موضع مختار خویش را تقریر می کنند؛ در حالیکه نصر مسئله را به درستی تقریر نمی کند و به جای پرداختن به تکثر بالفعل میان ادیان، مسئله مونیسم را پیش می کشد و در پی تحویل کثرت به وحدت است. بگذریم از اینکه، چنانکه در جای دیگری آورده ام، معنایی که ایشان و برخی از سنت گرایان از مفهوم «سنت» مراد می کنند، گزینشی و تحویل گرایانه است و نسبت چندانی با همه مؤلفه های سازنده سنت ستر دینی ندارد؛^۴ چرا که جایگاه فقه و تفسیر اسلامی در آن روشن نیست و از این مؤلفه های سنت چندان سخنی در میان نیست و صرفاً برخی از مؤلفه های سنت پس پشت نظیر عرفان و فلسفه اسلامی برجسته شده، برخی دیگر مغفول واقع شده و در عین حال بر گذشته با شکوه سپری شده انگشت تأکید نهاده شده؛ گذشته ای که حس نوستالژیک ما نسبت بدان برانگیخته می شود و قرار است با نفی تمام عیار مدرنیته ای که در سوژکتیویسم متجلی شده، دوباره در جهان راززدایی شده کنونی سر بر آورد. شایگان به درستی توضیح می دهد که در جوامع پیرامونی نظیر ایران، برخی متفکران، با اخذ مفهوم ایدئولوژی در معنای مدرن کلمه، به «ایدئولوژیک کردن سنت» مبادرت ورزیده، درک و تلقی گزینشی از سنت دینی به دست داده اند.^۵ به نظر می رسد تلقی نصر از «سنت گرایی» نیز روی دیگر همان سکه است و بیش از اینکه متناسب و متناظر با جمیع مؤلفه های سنت دینی باشد، تصویری است گزینشی و دلخواهی از میراث اسلامی ما. تصویر گزینشی نصر و سنت گرایان از مفهوم «سنت» قاعدتاً فرسنگها فاصله دارد با تصویری که فیلسوفان و متألهان برجسته ای نظیر مرحوم

۴. نگاه کنید به: سروش دباغ، «ویکرد تقلیل گرایانه به سنت»، روزنامه اعتماد، بهمن ۱۳۸۹؛ اینک در: فکر نازک غمناک: تأملاتی در روشنفکری، اخلاق و عرفان، نشر پارسه، در دست انتشار.

۵. نگاه کنید به: منصوره شامی، آمیزش افقها: منتخباتی از آثار داریوش شایگان، فرزاد روز، تهران، ۱۳۸۹، صفحات ۲۰۵-۱۹۶.

طباطبایی و مرحوم مطهری از مقوله سنت دینی داشتند؛ تصویری که متوازن و جامع الاطراف است و در همه مؤلفه های سنت دینی نظیر عرفان، فلسفه، فقه، کلام، تفسیر... به دیده عنایت می نگرد. از اینرو، طباطبایی و مطهری، در کسوت متکلم و فیلسوف مسلمان، در «اصول فلسفه و روش رئالیسم» با مدد گرفتن از زرادخانه فلسفه اسلامی، به نقد مارکسیسم مبادرت ورزیدند و در عین حال در کند و کاوهای دینی و احیاگرایانه خویش از فقه، تفسیر، عرفان و تاریخ اسلام غفلت نمی کردند و سنت دینی را متشکل از همه این مؤلفه ها می انگاشتند، نه برکشیدن برخی مؤلفه ها و کنار نهادن مؤلفه های دیگر به نحو گزینشی و غیر روشمند.

۲. تلقی سید حسین نصر از مسأله کثرت ادیان در این بخش از مصاحبه نیز دیده می شود:

«همان طور که گفتید سنت گرایانی مثل بنده معتقد به وحدت ادیان هستیم. اما شما به این ادیان باید واژه «سماوی» را نیز بیفزایید. به این معنا که ما معتقد به وحدت ادیانی هستیم که سرمنشاء و سرمنزل آسمانی دارند. تنها ادیان و مکاتبی منتج به نجات می شوند که منشأ الهی داشته باشند... تنها دین های اصیل و تاریخی عالم که آخرین آنها نیز اسلام هست، نجات بخش و برحق هستند... از لحاظ نظری و بالذات این ادیان از جانب خداوند آمده اند و پیامشان رستگاری و وصول به حق هستند»

به نظر می رسد که مراد نصر از «ادیان» در اینجا، تنها ادیان ابراهیمی است، ادیانی که به ادیان ابراهیمی یا سامی موسومند و خدای انسانوار^۱ از مقومات متافیزیکی آنهاست؛ در حالیکه در مبحث تکثر ادیان سخن بر سر رستگاری گروندگان به ادیان شرقی نظیر بودیسم نیز در میان است؛ ادیانی که از جانب خداوند ادیان ابراهیمی نازل نشده اند و مفاهیم پیامبری و وحی در آنها دیده نمی شود و به تعبیر نصر منشأ الهی ندارند و سماوی نیستند. جان هیک در آثار خویش هم استشهادات زیادی به آثار عرفانی و اخلاقی ادیان شرقی کرده و هم در صورتبندی مسئله کثرت ادیان نهادینه شده تاریخی آنها را لحاظ کرده است. اما نصر، چنانکه دیدیم، مقوله رستگاری و نجات را منحصر به ادیان الهی می داند و بیرون از وادی این ادیان رستگاری و نجات را سراغ نمی گیرد. فارغ از تبیینی که نصر از مسئله کثرت ادیان بدست می دهد و ادله ای که در دفاع از موضع خویش اقامه می کند، در صورتبندی مسئله باید ادیان شرقی را نیز لحاظ کند؛ در واقع چه ایشان قائل به پلورالیسم دینی باشد و چه دیگر شقوق را موجه بینگارد، در صورتبندی مسئله باید همه ادیان نهادینه شده تاریخی لحاظ شود، نه صرفاً ادیان ابراهیمی. اما به نظر می رسد نصر صرفاً به ادیان ابراهیمی بسنده کرده و در صورتبندی مسئله اشاره ای به دیگر ادیان نکرده و تلقی ناقصی از آن بدست داده است.

۳. در ادامه مصاحبه آمده است:

«...من با هیک در این مورد { پلورالیسم مذهبی } بسیار مباحثه داشته ام... در این مورد با فلاسفه و متکلمان دیگر مسیحیت نیز مباحثه و مناظره داشته ام... جان هیک می گفت برای اینکه ما مسیحیان به مسلمانان نزدیک شویم، باید مسیحی بمانیم اما «تثلیث» را به کناری نهم. من به او گفتم که به عنوان یک مسلمان حاضریم با شما در مورد «تثلیث» و

6. personal

«توحید» مباحثه کنم، اما هنگامیکه شما تثلیث را کنار می گذارید، من با شما سخنی ندارم. چون شما دیگر نماینده دیانت مسیحی نیستید، بلکه فردی هستید که اعتقادات خاصی دارید... وقتی من مسلمان با هییک مسیحی می خواهم گفتگو کنیم، نمی توانیم یک مسئله بنیادین مسیحیت را به کناری نهیم و بگوییم آن که هیچ! برویم سراغ مسئله بعدی؛ به نظر من درباره ادیان اینگونه نمی شود بحث کرد... شما اگر به عنوان یک مسیحی بیاید و تثلیث یا تجسد را از دین خود حذف کنید، واضح است که دیگر مسیحیان این مسأله را رد می کنند... همانطور که گفتم {هییک} برای خودش رسالتی و وظیفه ای احساس می کرد که ادیان را به همدیگر نزدیک کند، چنانکه بنده هم همین رسالت را برای خودم قائل هستم و پنجاه سال است که دارم در این مورد سخن می گویم و کتاب می نویسم و مصاحبه می کنم».

به نظر می رسد این بخش از سخنان نصر از ابهامات و خطاهای چندی رنج می برد. اولاً گویا ایشان چندان عنایت ندارند که کل گفتگو درباره تبیین کثرت بالفعل ادیان است و قرار است صبغه فلسفی داشته باشد و نه سویه کلامی و الهیاتی. این امر که هییک یا هر شخص دیگری قائل به تثلیث هست یا نه و اگر قائل به تثلیث نباشد، دیگر مسیحیان موضع او را بر نمی تابند، ربطی به مسئله تبیین تکثر بالفعل ادیان ندارد. چنانکه پیشتر ذکر شد، تبیین کثرت بالفعل ادیان با مفروض گرفتن این تفاوتها آغاز می شود و بنا نیست در یک بحث فلسفی عقاید گروندگان به ادیان گوناگون محک زده شود؛ بلکه در جای خود باید بدان پرداخته شود. هییک حق دارد هر رأیی را که در الهیات مسیحی موجه می انگارد اتخاذ کند و در عین حال بحث دین شناسانه خود را پیش ببرد. در بحث از تبیین کثرت بالفعل ادیان، چنین انتظاری از طرف مقابل داشتن و در پی حکم و اصلاح عقاید او بر آمدن، موضوعاً خارج است و ارزش معرفتی ندارد. مضافاً بر اینکه اگر نصر خود را پلورالیست می داند، چنانکه در این مصاحبه بر آن تأکید می کند، از مقومات «پلورالیسم نجات» این است که رستگاری و نجات فرد دیندار متوقف بر معتقد بودن به فلان و بهمان باور دینی و الهیاتی نیست؛ بلکه زیستن اخلاقی و پروای دیگران را داشتن و تبدیل شخصیت پیدا کردن و نیایش کردن در رستگاری متدینان مدخلیت تام دارد؛ به تعبیر سپهری: «قرآن بالای سرم، بالش من انجیل، بستر من تورات، و زیرپوشم اوستا، می بینم خواب: بودایی در نیلوفر آب/ هر جا گل های نیایش رست، من چیدم»^۷. اگر نصر خود را پلورالیست می انگارد، باریک شدن در عقاید دیگران و واکاوی معتقدات ایشان، نوعی بر سر شاخ نشستن و بن بریدن است؛ چرا که کثرت گرا بودن و جاده هدایت و رستگاری را فراخ دیدن و از پلورالیسم نجات دم زدن، و در عین حال عبور دادن معتقدات دینی دیگران از صافی تنگ آموزه های الهیاتی نقض غرض است و ره به جایی نمی برد؛ مگر اینکه نصر ردای پلورالیسم را از تن به در آورد که آن نیز با تأکید مؤکد ایشان بر پلورالیست بودن خود و دیگر سنت گرایان منافات دارد. در یکی از دیدارهایی که با هییک در نیمه اول دهه هشتاد شمسی داشتم، ایشان به گفتگوی خود با نصر اشاره می کرد و از این سخن او مبنی بر چرایی دست کشیدن هییک از آموزه تثلیث اظهار تعجب می کرد. به نظرم حق با هییک است و موضع نصر در اینجا ناموجه است و از صورتبندی و انتظار نادرست او از مسئله نشأت می گیرد.

ثانیاً مگر تمام مسیحیان درباره مفهوم تثلیث و اهمیت آن در نظام الهیاتی مسیحیت با یکدیگر هم رأیند؟ البته مسیحیت ارتدوکس چنین خوانشی از منزلت و اهمیت این آموزه الهیاتی دارد و قرائت های دیگر را بر نمی تابد؛ اما

۷. سهراب سپهری، «شورم را»، دفتر شرق اندوه، هشت کتاب، طهوری، تهران، ۱۳۸۰.

مگر خوانش های غیر ارتدوکس و نا متعارف از مفاهیم دینی والهیاتی در عالم مسیحیت یافت نمی شود؟ در سنت عرفانی ایرانی- اسلامی ما، درک و تلقی عرفا از مفهوم توحید تفاوت محسوسی با درک متکلمان و فقها از این مقوله دارد؛ عرفا از مفاهیمی چون «عناء مغرب»، «مقام عمی»، «وحدت حقه حقیقه»، «فیض اقدس» و... برای تبیین تلقی خود از امرمتعالی مدد می گیرند، حال آنکه فقها و مفسران و متکلمان چنین نمی کنند و تلقی دیگری از خداوند و مبدأ هستی دارند. اما لازمه این سخن این نیست که عرفا را در عداد ساکنان جامعه اسلامی قلمداد نکنیم و آنها را بیرون برانیم؛ کما اینکه نصر نیز در این مصاحبه برای تبیین موضع سنت گرایانه خویش، به مولوی و ابن عربی استشهاد می کند و قاعدتا ایشان را مسلمان بحساب می آورد. بر همین سیاق، عارفی چون مایستر اکهارت و فیلسوف و متألهی چون هیک نیز در دل سنت مسیحی، درک و تلقی شاذ خویش از امر متعالی را بدست داده اند و مادامیکه خود را مسیحی می انگارند، دلیلی نداریم تا ایشان را مسیحی نینگاریم، حداکثر می توان ایشان را مسیحی غیر ارتدوکس بحساب آورد، همین و بس.

ثالثا چنانکه آثار هیک درباره چگونگی تبیین کثرت ادیان نشان می دهد، او در پی نزدیک کردن ادیان مختلف به یکدیگر بر نیامده و چنین رسالتی برای خویش قائل نیست، بلکه می کوشد تا با ادله ای که اقامه می کند، تبیین موجهی از تکرر بالفعل ادیان بدست دهد و درباره مقولاتی چون «حقیقت هستی»، «هدایت»، «رستگاری» و «زیستن اخلاقی» نظریه پردازی کند و درمقابل انحصارگرایان و شمول گرایان، از کثرت گرایی دینی دفاع کند. البته کسی که کثرت گرای دینی است و عموم گروندگان به ادیان مختلف را رستگار می داند و نشستگان بر سر یک سفره و ساکنان یک کوی؛ انسانهای انضمامی اخلاقی با پیشینه های معرفتی و دینی گوناگون را دوست می دارد، ولو اینکه با عقاید ایشان بر سر مهر نباشد؛ اما لازمه این سخن قائل بودن به رسالتی برای خویش در جهت تقریب ادیان نیست، کما اینکه به نظر می رسد هیک چنین تصویری از خود ندارد. اگر نصر چنین رسالتی برای خویش قائل است، نفی و اثباتا ربطی به مسئله تبیین کثرت بالفعل ادیان ندارد.

۴. در ادامه مصاحبه نصر درباره نسبی گرایی می گوید:

«...جان هیک از یک حیث نسبی گرا نبود. او می گفت من معتقدم خداوند مطلق است، پس من نسبی گرا نیستم. اما جایی که نسبی گرایی رخ می نمود، آنجا بود که جان هیک دریافت پیام خداوند را فقط بشری می دانست و این در عالم نسبیت معنا پیدا می کند. پس جان هیک می گفت خدا مطلق است، اما دریافت کننده پیام خدا متعدد است، پس معنایی نسبی دارد. اینجا بود که من با هیک مخالف بودم.»

به نظر می رسد هم قرائت نصر از رأی هیک ناموجه است و هم تلقی ایشان از نسبی گرایی مبهم و ناروشن است. نه هیک قائل به نسبیت گرایی است و نه هر کسی از دریافت کنندگان متعدد پیام خدا سخن بگوید نسبی گراست. هیک، چنانکه در نوشته های خویش تصریح کرده، در معرفت شناسی خود، منکر رئالیسم خام^۸ است و قائل به رئالیسم

انتقادی^۹ و تقرب به واقعیت است؛ اما لازمه منطقی رئالیسم انتقادی نسبی گرایی نیست، بلکه تأکید بر تو بر تو بودن و دیرباب بودن حقیقت است. به تعبیر دیگر، گزاره های معرفت بخش در نظام دینی و فلسفی هیک، واجد حجیت معرفت شناختی اند و محتوای صدق دارند، حال آنکه اگر مراد از نسبی گرایی در نظر نصر، وابسته به شخص و عاری از محتوای صدق بودن دعاوی دینی باشد، قطعاً موضع هیک غیر نسبی گرایانه است. اگر هم مراد از نسبی گرایی تأکید بر تخته بند زمان و مکان بودن معرفت ما به جهان پیرامون باشد، این امر منافاتی با معرفت بخش بودن درک و تلقی دینی انسان ندارد؛ چرا که همچنان می توان از مقولاتی چون صدق و توجیه دعاوی دینی سراغ گرفت و آنها را در میان آورد. علاوه بر این، چه اشکالی دارد دریافت کنندگان پیام خدا متعدد باشند و موضع فرد غیر نسبی گرایانه باشد؟ مگر مطابق با آموزه های اسلامی، پیامبران متعددی دریافت کننده پیام خداوند نبوده اند؟ چرا اگر کسی چنین رأیی داشته باشد، نسبی گرا قلمداد می شود؟ همچنین، کثیری از فیلسوفان دین معاصر که از معرفت بخش بودن تجربه های دینی دفاع می کنند و آنرا به مثابه دلیلی له وجود خداوند بحساب می آورند، از کثرت تجربه های دینی سخن می گویند و تجربه های دینی متکثر متعدد را معرفت بخش می انگارند. لازمه این سخن این است که تعدد دریافت کننده پیام خدا یا تعدد مواجهه با امر متعالی مدخلیتی در نسبی گرایی مد نظر نصر ندارد.

۵. در ادامه مصاحبه نصر می گوید:

« انسان اختیار دارد اما به نحو بالقوه اختیار دارد... معمولاً انسانها در دنیایی زندگی نمی کردند که قدرت انتخاب دین خودشان را داشته باشند... من معتقدم که ساختار فکری بشر بگونه ای نیست که بتواند به خواستگاری چند دین برود، با آنها صحبت کند، روی آنها مطالعه داشته باشد و سپس یکی از آن ادیان را انتخاب کند. این یک نکته بسیار مشکل و غریب است و بشر هیچوقت این گونه زندگی نکرده است و این گونه دین خود را انتخاب نکرده است»

سخن نصر مبنی بر اینکه انسان به نحو بالقوه اختیار دارد، نا دقیق و غیر فلسفی است. انسان یا مختار است و می تواند برای تصمیم گیری از اختیار خود استفاده کند و یا مجبور است و فاقد اختیار و همه کنشهای او مجبورانه و از پیش تعیین شده است. می توان گفت برخی از انسانها از اختیار خود کمتر استفاده می کنند، اما این سخن با این مدعا که انسان به نحو بالقوه اختیار دارد متفاوت است. علاوه بر این، مطالعه تاریخی - تجربی ادیان نشان می دهد که برخی انسانها در طول زندگی خویش به مطالعه چندین دین پرداخته اند و تأملات و تجربه هایی داشته اند و دین خود را تغییر داده اند؛ چرا ساختار فکری بشری مانع از مطالعه درباره چندین دین باشد؟ اگر چنانکه نصر می گوید، ساختار فکری بشر بگونه ای باشد که نتواند روی ادیان مطالعه داشته باشد و یکی را برگزیند، تبلیغ دین امری عبث و بی فایده خواهد بود؛ اما همینکه پدیده انتخاب و تغییر دین محقق شده، بیانگر این امر است که بشر علی الاصول می تواند چنین کند. نصر می تواند مدعای خود را اینگونه صورتبندی کند که دینداری عموم انسانها معلل است و صبغه میراثی دارد و ارتباط وثیقی دارد با اینکه در کدام خانواده و فرهنگ دنیا آمده باشند؛ اما لازمه این سخن این نیست که همه انسانها چنین باشند؛ چرا که انسانهایی در طول تاریخ سر بر آورده اند که از دین موروثی خود فراتر رفته اند و به نتایج دیگری رسیده اند. به

9. critical realism

تعبیر دیگر، این مدعا موجب جزئیة است و اطلاق و کلیت ندارد. جهان تکنولوژیک جدید البته امکان مطالعه دیگر ادیان را بیش از گذشته فراهم کرده، اما کارکرد قوه عاقله بشر تغییر نکرده است و حقه مهر بدان نام نشان است که بود. هم در گذشته انسان علی الاصول قدرت تغییر دین خود را داشت، هم امروزه؛ هم در گذشته این قصه رخ می داد، هم در روزگار کنونی؛ تنها بسامد تحقق آن در جهان کنونی تغییر کرده؛ از این تغییر بسامد نمی توان احکام کلی را در باب اختیار و ساختار قوه فاهمه استخراج کرد. پس سخن نصر درباره ساختار فکری بشرو نحوه انتخاب دین در شکل کنونی ناموجه است؛ علاوه بر این تقریر او از مقوله اختیار نیز مبهم و غیردقیق است.

۶. بنا بر آنچه آمد، می توان چنین انگاشت که سخنان نصر در این مصاحبه درباره چگونگی صورتبندی مسئله تکثر بالفعل ادیان، مقومات پلورالیسم دینی، نسبی گرایی، اختیار و ساختار فاهمه بشر غیر دقیق و ناموجه است و احتیاج به صورتبندی و تبیین مجدد دارد.